



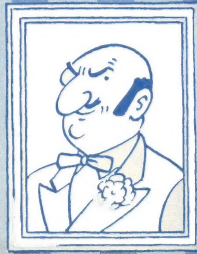
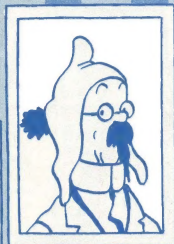
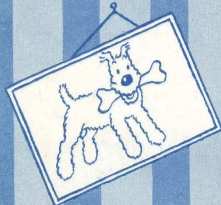
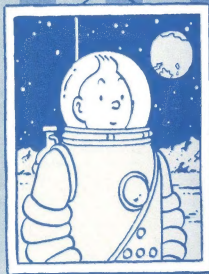
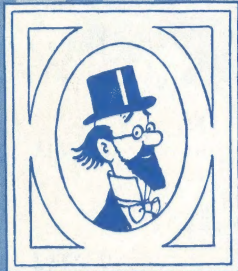
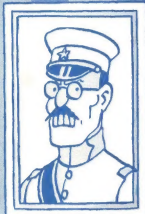
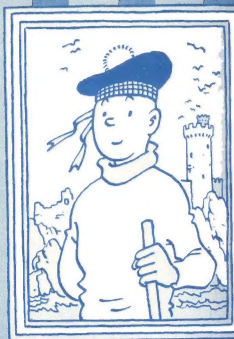
# جواهرات کاستافیوره













داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

# جواهرات کاستافیوره





ماجرهای تن تن و میلو بزبانهای زیر ترجمه و منتشر شده است :

هامبورگ	CARLSEN	توسط انتشارات	آلمانی
نیویورک	GOLDEN PRESS	«	انگلیسی
لندن	METHUEN & Co.	«	انگلیسی
ریودوزا لیرو	DISTRIBUIDORA RECORD LTDA	«	برزیلی
کپنهاگ	ILLUSTRATIONSFORLAGET	«	دانمارکی
بارسلون	JUVENTUD	«	اسپانیایی
هلسینکی	WERNER SODERSTRÖM	«	فنلاندی
آتن	PEGASUS	«	یونانی
تل آویو	MIZRAHI	«	عبری
ژن	GANDUS	«	ایتالیایی
دورنیک	CASTERMAN	«	هلندی
توکیو	SHUFUNOTOMO	«	ژاپنی
لیسبون	ASTER	«	پرتغالی
استکهلم	ILLUSTRATIONFORLAGET	«	سوئدی
تورنه - بلژیک	CASTERMAN	«	فرانسوی
تهران	یونیورسال	«	فارسی

© Casterman - Droits de traduction et de reproduction réservés pour tous pays.

حق چاپ ، ترجمه ، نقایده ، اقتباس و عکسبرداری مخصوص و محفوظ و منحصر به « شرکت انتشارات یونیورسال » میباشد .

سندوق پستی ۱۸۵۸ تهران - تلفن ۸۹۲۸۹۷



# جواهرات کاستافیوره







این بچه از اون کاروانی  
که چند دقیقه پیش دیدیم  
چرا نمونده ...



یه بچه کولی! ...  
او هو وو-او هو وو!



او هو بو هو!



تتتتتت! آخ!

هن ن گ



لعنت بر شیطان! بچه، جواب آفا  
رو بده! ... ما که نمی خواهیم  
تو رو بخوریم! ...  
نه، نه،  
کاپیتان!

هی ی ی!



تو نباید بترسی. اسمت  
چیست؟ اسم من تن تنه.  
اسم تو چیست؟ بچه، جواب  
بده! ...



سلام! ... چی شده؟ ...  
چرا گریه می کنی؟ راهتو  
گم کردی؟ ...

؟



می بینی با من چکار کرد؟ بچه شیطان!  
چیزی نمونده بود دستمو خون بپاره!  
درسته، اما تو هم  
ترسونده بودیش!



ای بچه تخس! ... وای اگه  
دستم بهت  
برسه! ...



لعنت خدا بر  
شیطان لعیم!



او! بچه بیچاره! ...  
بچه  
بیچاره؟ ...  
هاف!  
هاف!  
هاف!



هاف!  
هاف!



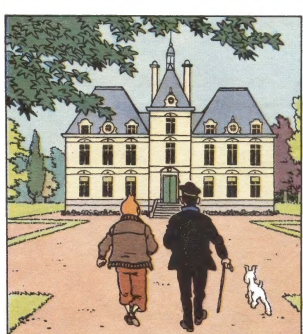
هاف!  
هاف!

دیگه چی  
شده؟

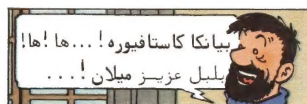














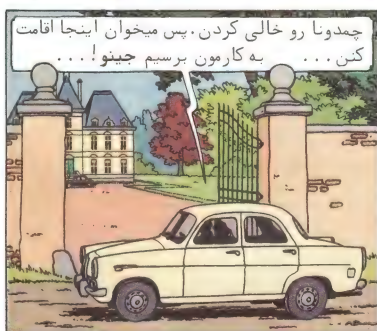








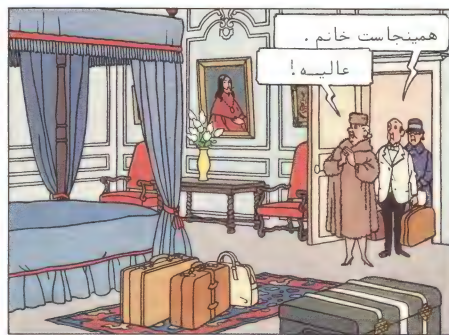




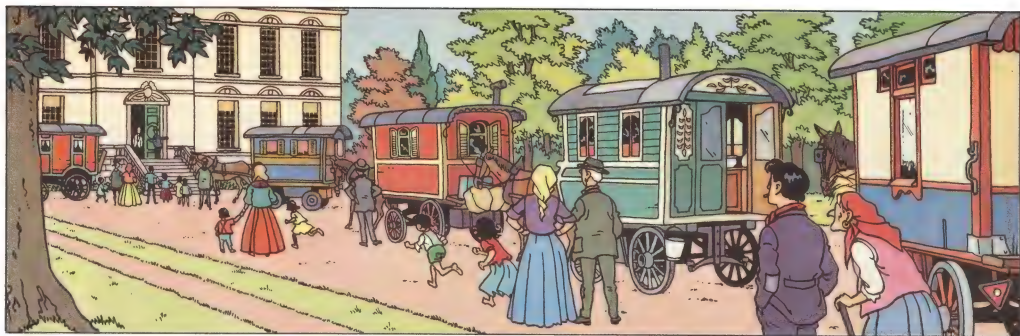














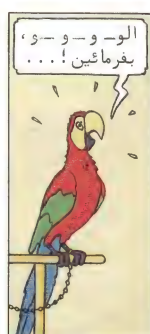
ترک‌های برای شما درست کن  
تقصیر خود تونه.

غیرررر! هاف! هاف! غیرررر!

دیگه چه خبره، میلو  
دیگه چی پیدا کردی؟

ماهوریت انجام شد. جا و مکانشون رو هم معلوم کردم.

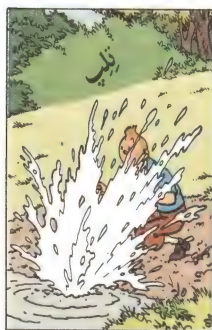








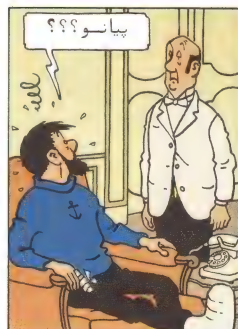




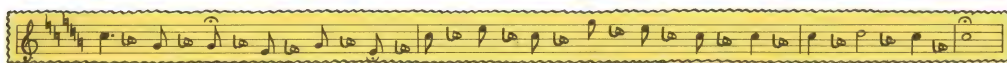
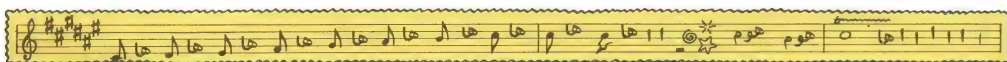
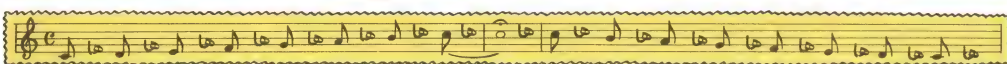








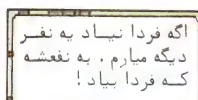








کاپیتان...! کاپیتان...!



اگه فردا نیاید به نفر دیگه میارم. به نفعشه که فردا بیاید!



صبح روز بعد.

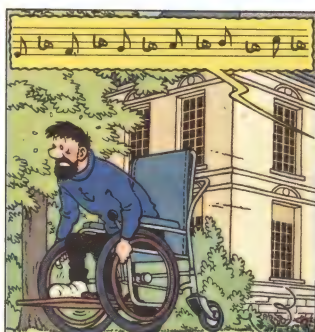
بله میدونم، نباید از من دلخور بشین... ناچار بودم به سنگ قبر روتوم کنم، فوری بود... چی؟ بله پلکان منزل شما هم فوریه، میدونم... گوش کنید، فردا صبح اول وقت میام... بله، بله، حتماً!"



اینم اتومبیل کورسی تازاته!



اه! بالاخره آرامش وسکوت به دست آوردم...! اینم نورسل عزیز که داره گل سرخ هارو درست میکنه...



زنده باد آزادی!

هاف! هاف!



ای! آدم عادت میکنه... تازه کافیه که آدم بخودش بقبولانه که بالاخره پای آدم ممکنه بشکنه... بله...

خنک؟... در سایه شاید، اما زیر آفتاب گرمه.



سلام تریغون عزیز، صبح به این زودی چسبیدی به کار... خیلی خوب، متشکرم. تو چطور؟ اون بوبو کوچولو چطوره؟...



در همین هنگام...

"پاری فلاش"؟... بفرومائین آفایون، الان به خانم کاستافبوره خبر میدم...



وای!

هان؟ آهان! اسمشون...؟ برای این موضوع منتظر تو نبودم...!



نه، رنگش سفیده...! به سفید ایده آل، درخشان، بدون لک و پیس...! شکلش هم فوق العاده است...! چه عطری...! بی نظیره!

پروفسور، بهت تبریک میگم!



گوش کن دوست عزیز، اما بین خودمون بگویم، من تونستم به جور گل سرخ تازه بوجود بیارم.

آفرین! عالیه...! ارزشش خیلی بیشتر از اونیه که آدم بخواد دنبارش بگردد...









... زیر این خشونت  
ظاهری به روح پاک  
و مهربون بچگانه  
پنهان شده ...



میدونین که، گرگ پیردریاهاست، در  
دید اول کمی بی ادب به نظر  
میداد، اما ...



مصیبت! ... دارن میان  
از این طرف، لعنت بر  
شیطون! ... مثل موش  
تو تله افتادم! ...!



اگه دیدیش بهش بگو که این آقایان که از  
"پاری فلاش" اومدن، مصاحبه شون تموم  
شده و خیلی خوشحال میشن که سلامی  
بهش بکنن.  
...  
پاشه خانم.



بیا، نیم تنه ات رو برات آوردم ... امروز  
صبح هوا سرد شده ... آره، آره، آره!  
اما من سردم نیست!



کاپیتان کولیاک! ... تو سایه خوابیدن  
خیلی بی احتیاطیه! اگه خدای ناکرده  
سرما بخوری که حسابت بکلی پاکه!  
چی ... کی ...?  
گمون کنم خوابم  
برده بود ...



یا مریم مقدس! ... خودشه! ... خوابش  
برده ... اونم تو سایه ...  
خررر ...  
خررر ...



بذار ژان لودولا باتلری خبرنگار و الیزابت  
عکاس "پاری فلاش" رو بهت معرفی کنم.  
منم همینطور،  
خوشوقتتم ...



موهات هم همینطور! ... کی دیگه  
میخواهی بجای اینکه از مدل موی  
جوانا تقلید کنی، موهاتو بطرز  
شایسته ای آرایش کنی?  
آخه ...



بازم ناچارم بهت فر بزنم! ... برای  
به آدمی به سن و سال تو پول اوور  
اصلا لباس مناسبی نیست!  
اما ...



ببینم رفیق، نظر تو چیه؟  
منم نظرتو رد دارم! ... مقاله جالبی  
میشه ... اما باید مطمئن بشیم



عزیزم، مایلی به خورده یا  
هم حرف بزنیم? ...



خوب آقایون، حالا که مراسم معرفی تموم شده  
دیگه مزاحم شما نمیشم. در سایه درختان پارک  
گردش کنین. کاپیتان کاربوک و من برای ناهار  
منتظر شما هستیم.

















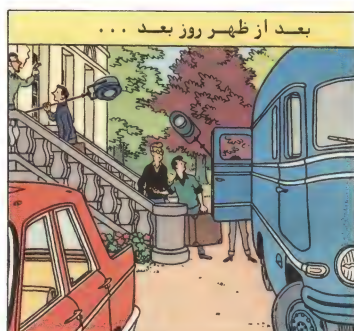










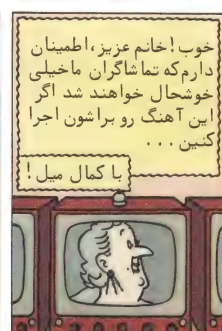
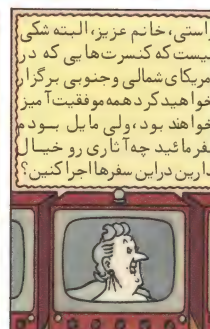
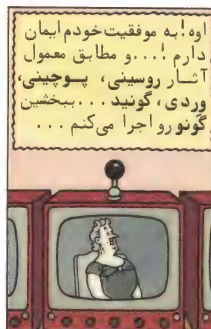
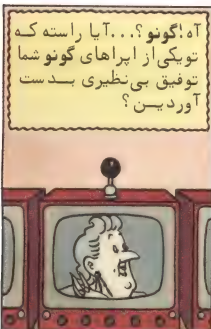


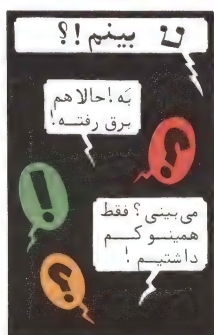
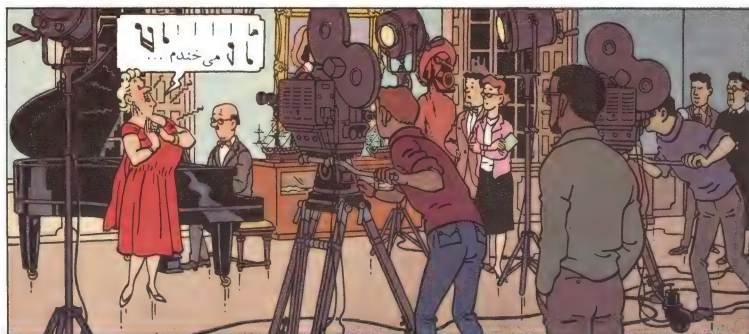




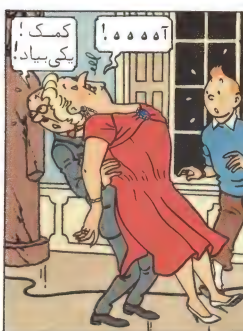
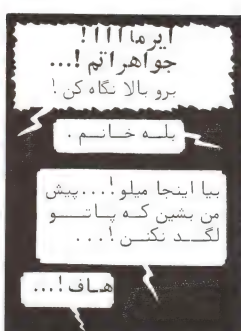
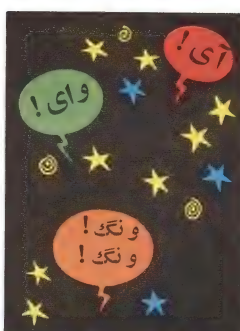
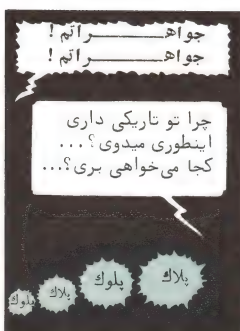
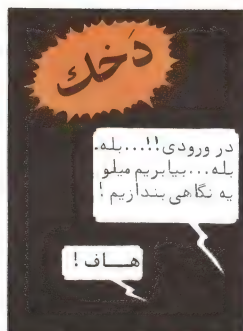










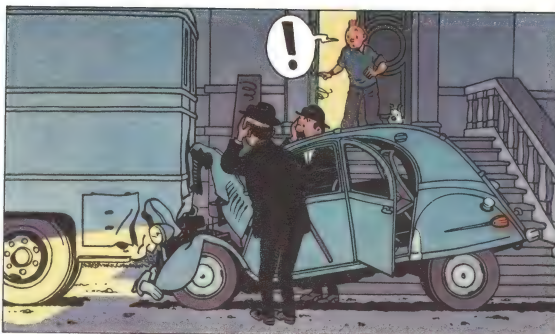








دوستای بیچاره من!... چه اتفاقی براتون افتاده؟...



گفتی یکی به سراغ ما مباد؟... شرط می بندم دوپینت ها باشن...  
شرط رو بردی!



به بینم، شما تصادفاً خدمت نظا متون رو تو هنگ پیاده اوفن باخ انجام ندادین؟...

هی، سلام کاپیتان!

پیاده نظام... نه، تو توپخونه بودیم... چطور مگه؟...



نه، نه، چیزی نشده... دیگه بهتره حرفشو نزنیم!... اگه می بینی حالا اینجا هستیم برای اینکه به ما موریت داریم: حفاظت از خانم کاستافیوره که مهمان شماست بعهده ما واگذار شده، همچنین جواهراتش...  
...؟



راستش... فکر می کنم به خورده دیر ترمز کردم...  
از اونم بالاتر: تو به خورده دیرتر از موقع لازم ترمز کردی!

حالا مجروح که نشدین؟...



چند دقیقه بعد...

همه ما چرا همین بود... البته به نظر می رسه که کار، کار اون عکاسی اسرار آمیز باشه... ولی با اینهمه...

با اینهمه چی؟... به حقه قدیمیه: همدست برق رو خاموش میکنه و...



این موضوع رو آقایان بازپرس ها باید روشن کنن. بفرمائین تو. براتون توضیح می دیم چه اتفاقی افتاده.



کاپیتان میخواد بگه دیر رسیدین: جواهرات خانم کاستافیوره رو سرفت کردن!

نه!

کی؟



خوب... باشه! حالا که تومی خواهی کاملاً! موشکافی کنی، خیلی مایلیم بدونم برای این سؤال کوچولوایی که میخوام همین حالا ازت کنم چه جوابی داری؟...



ممکنه... ولی اون نمیتونسته بدون فیوز کی می پره... و یا اصلاً! فیوز خواهد پریدا نه... این موضوع فقط به تصادف بود...  
از اونم بالاتر: هوم... هوم...



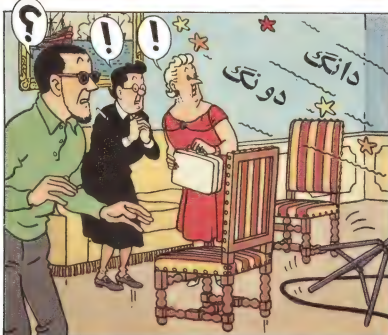
تصادفاً! اینطور نیست!... برق رو قطع نکردی بودن: اشکال از فیوز بود...

برق اشکال داشته با فیوز رو قطع کرده بودن پسر جان، برای من فرقی نمیکه: بهر حال خونه تاریک شده و دزد هم همینو می خواسته!



(۱) رجوع شود به کتاب "اسب شادخدار".

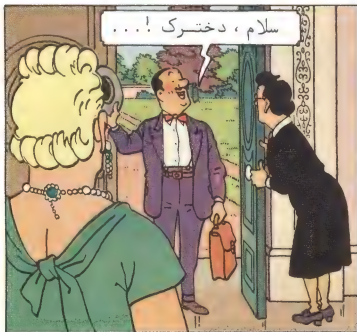




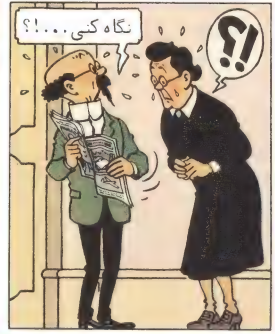












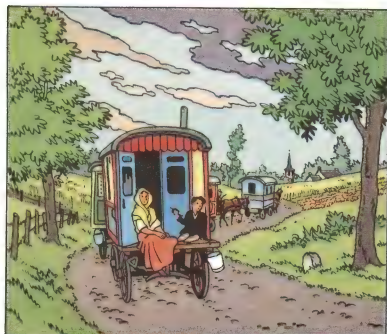


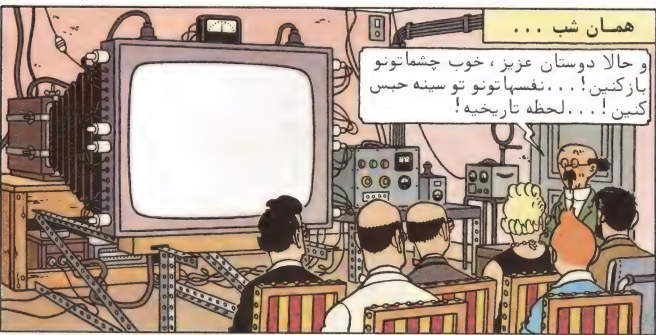




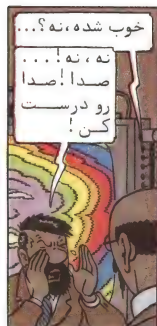




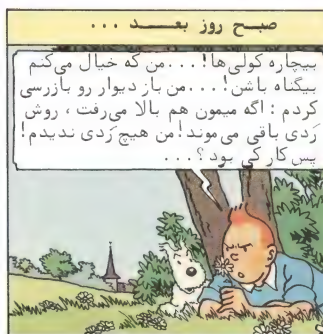




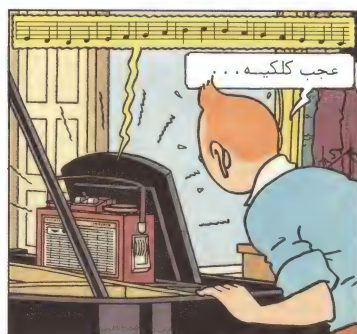
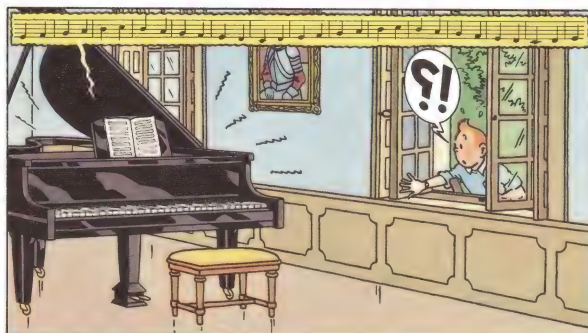


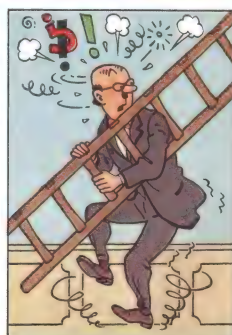




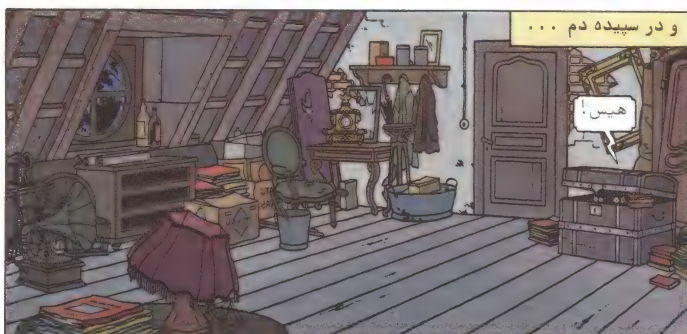


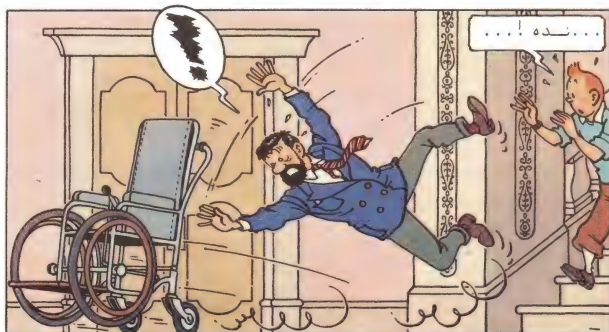
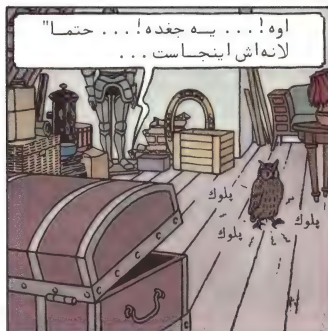




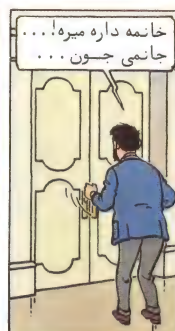
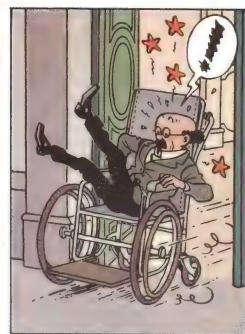
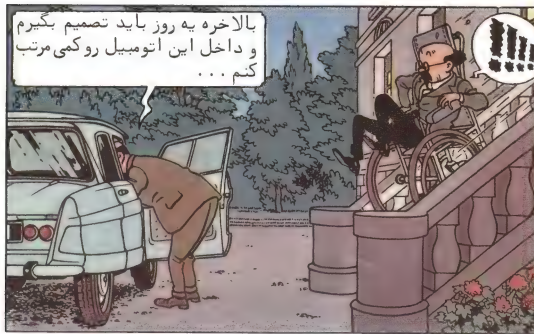












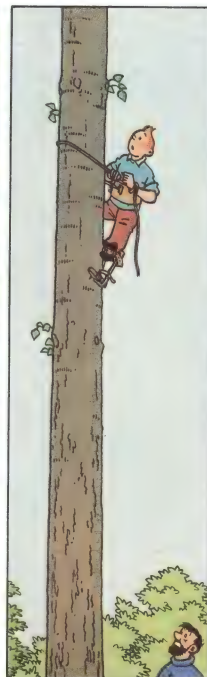










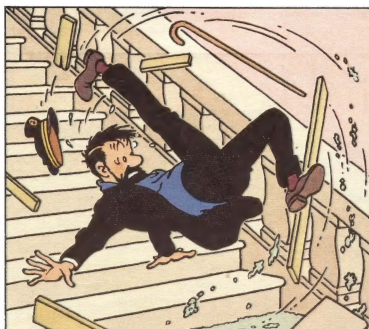




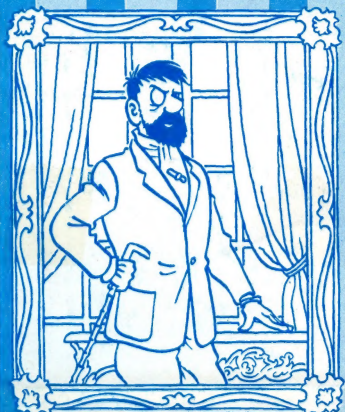
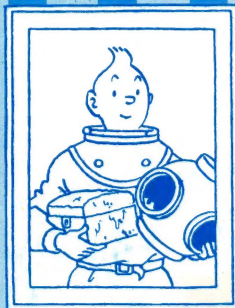
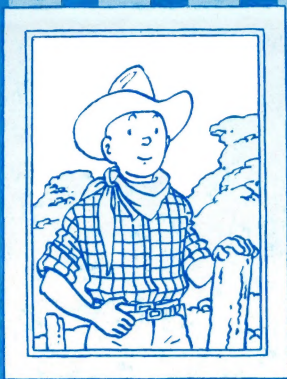




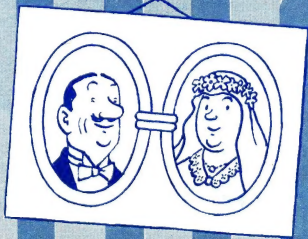
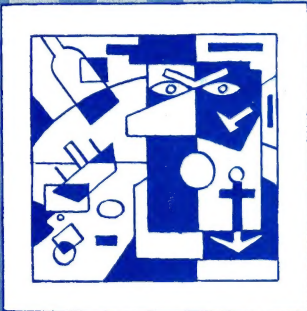














دوره کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای  
مصور رنگی، شرح زیر خواهید خواند :

هفت گوی بلورین	جزیره سیاه
معبد خورشید	هدف کره ماه
تن تن در سرزمین طلای سیاه	روی ماه قدم گذاشتیم
ماجرای "تورنسل"	اسرار اسب شاحدار
انبیاء ذغال سنگ	تن تن در کنگو
تن تن در نیت	سیکاهای فرعون
جواهرات "کاستافیوره"	گل آبی
گنجهای راکام	گوش شکسته
ستاره اسرار آمیز	عصای اسرار آمیز
تن تن در آمریکا	خرچنگ پنجه صلائی
تن تن و پیکاروها	پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوهای  
«تن تن» را آغاز نموده . با جمع آوری این جزوها ، مجموعه ای  
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت .

انتشارات یونیورسال : سنه ۱۸۵۸ - تهران

